**أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیمِ، بسم‌الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

خب در مورد دنيا گفت‎وگو می‌کردیم، از آيات و روايات؛ كه **گفتيم ما بايد دنيا را آن‎طور كه هست بشناسيم، تا بهره‎مان از دنيا بيشتر و بهتر باشد؛ و اين يك اصل كلي است كه بهره‌مندی انسان به شناختش بستگي دارد؛ هرچه بهتر بشناسد، بهره‌مندتر می‌شود.** البته نمی‌خواهیم بگوييم همه‎ی آن به شناخت بستگی دارد، ولي شناخت پايه‎ی كار است. اين مرتبه از آفرينش را هم كه ما در آن قرار داريم، هرچه آن را بهتر بشناسيم -به‌خصوص از آن زوايا و نقاطي از عالَمِ انسانيت كه اثرگذار است و اثرش بيشتر است- در عالم انسانيت خودمان بهره‌مندتر خواهيم شد.

 در بيانات قبل اين معنا براي ما روشن شد كه **دنيا براي خودش آفريده نشده است، براي ديگري آفریده‌شده، و با همين واقعيت هم سازگار است. به خودمان هم كه نگاه كنيم همين معنا روشن است. شما دقت بكنيد، انسان در دنيا به هر چیزی كه می‌پردازد براي رسيدن به چيزي ديگر است.** يعني شما كه می‌آیید دانشگاه، از شما می‌پرسند براي چه به دانشگاه آمده‌اید؟ يك چيزي فراتر از دانشگاه را جلو می‌کشید. بعد به آن هم كه می‌رسید باز همين سؤال پيش می‌آید... انسان اين را می‌یابد كه به دنيا که نگاه می‌کنیم انگار براي چيز ديگري پديدار آمده، اما ما دچار يك غفلت می‌شویم و فكر می‌کنیم همه‎ی دنیا روي هم براي خودش پديد آمده است. اين روايات می‌فرماید نه، همه‌اش روي هم، دوباره براي چيز ديگري است. حالا ببينيد برخي از رواياتي كه الآن می‌خوانم هم شايد براي دوستان آشناست.

**در روايتي از آقا امام باقر عليه‎السلام، ايشان می‌فرمایند: «نِعمَ العون الدنيا عَلَي الآخِرَه» چه خوب كمكي است دنيا بر آخرت. دنيا كمك خوبي است بر آخرت، انسان با دنيا به آخرت می‌رسد.**

**در يك روايت ديگري آقا امیرالمؤمنین می‌فرمایند: «بِالدنيا تُحرَزُ الآخِرَه» با همين دنيا، آخرت به‌دست می‌آید.** يعني همه‎ی دنيا را كه روي هم بريزيم -مثل جزء جزء آن- براي رسيدن به چيز ديگري است كه آن آخرت است.

**اين روايت مشهوري كه داريم و زياد شنيده‎ايم از خود آقا رسول‎الله صلّي‎الله‎عليه‎وآله‎وسلّم است، كه فرموده‎اند: «الدنيا مزرعه الآخِرَه» شايد در مورد دنيا و در معرفي دنيا و بيان نسبت آن با مابعد خودش و آخرت، رساترين تعبير همين باشد؛** دنيا مزرعه است. خب اين بيان كه الدنيا مزرعه الآخره، سه تا كلمه است، حفظ آن هم آسان هست و لذا ما اکثراً حفظ هستيم، این بیان يك توصيف است يا يك واقعيت؟ يعني دارد واقعيت دنيا را به ما می‌شناساند، يا می‌خواهد بگويد دنيا را اين‎طور فرض كنيد؟ ظاهراً توصيف است و دارد دنيا را بيان می‌کند.

**در دنيا دو مطلب است: يكي اين‎كه مزرعه است و يكي اين‎كه مزرعه‎ی آخرت است. دقت كنيم كه لفظ «الدنيا» و لفظ «الآخره» در اصل صفت براي موصوف بوده‎اند؛ به قول بحث‌های ادبي، آن موصوف حذف‌شده و اين صفت جاي آن نشسته است. يعني «الحياه الدنيا» و «الحياه الآخره»، «اين زندگاني» و «آن زندگاني». در اینجا دو مطلب در مورد دنيا روشن می‌شود: يكي اين‎كه مزرعه است، و يكي اين‎كه مزرعه‎ی آخرت است.**

کدام یک از اين دو مطلب جاي حرف و گفت‎وگو دارد؟ يعني بشر در اين شك و ترديد دارد كه دنيا مزرعه است يا این‎که در اين شك و ترديد دارد كه آخرتي است كه اين دنیا مزرعه‎ی آن است؟ ظاهراً اولي خيلي روشن است، **اين‎كه دنيا مزرعه است را همه‎ی بشر قبول دارند، يعني دنيا جاي كشت‎ و كار و رنج و زحمت و نگهداري و برداشت و ... است.** لذا در ادبيات هم همين هست، در ادبیات‌های گوناگون. هر انساني براي خودش يك دوره‎ی كشت ‎و زرعي را تصور می‌کند؛ لذا در همين گفت‎وگوها چه می‌گویند؟ همه‎ی پدر و مادرها وقتي می‌خواهند فرزندشان را نصيحت كنند همين را می‌گویند، كه اگر الآن به مدرسه بروي فردا چنين‎ و چنان خواهد شد؛ چون مدرسه را به‌عنوان يك کشتزار تصور كرده‎اند. **اين حقيقت در مورد دنيا خيلي روشن است كه دنیا مزرعه است.**

**لذا ظاهراً وزنه‎ی سنگين روايت، در «آخرت» است؛ ما خودِ اين مزرعه را همه‎چيز فرض كرده‎ايم.** مثل بعضي از مزرعه‎ها در شمال، كه خانه و مزرعه با هم هستند؛ خیلی جاها اين‎طور نيست، يعني خانه‎ها در یکجا و مزرعه‎ها در جاي ديگر هستند. ولی بعضي از جاها خانه وسط مزرعه است و همان جا زراعت می‌کنند و همان جا زندگي می‌کنند و همان جا گاو و گوسفند نگه می‌دارند؛ ما دنيا را این‌طور چیزی فرض كرده‎ايم، مزرعه بودنش روشن است ولي انگار همين مزرعه است و همين خانه و همين چهار قدم راهي كه می‌رویم و اینجا بكاريم و آنجا درو بكنيم و بخوريم و... كأنه همين است. ايشان اين مطلب را مورد هجوم قرار می‌دهند كه اين‎طور نيست. دنيا مزرعه است، يعني هرچه شما اینجا بكاريد بارور می‌شود و يك روزي شما بهره و ثمره‌اش را خواهيد ديد و همان را درو می‌کنید.

اين آدمي كه خداي‎نكرده دزدي می‎کند، همين مدنظرش است؛ كه دزدي يك تخمي است كه دارد می‌کارَد و يك اين‎چنين آدمي در آينده خيلي توقع آبرو هم ندارد، چون می‌داند از اين تخمي كه اینجا كاشته، آبرو درنمی‌آید. بله، با اين تخمي كه كاشته، منتظر است كه يك روزي نيروي انتظامي پيدا شود، يك اطلاعاتي پيدا شود، يك بسيجي پيدا شود، يك ژاندارمري پيدا شود، اين می‌شود مزرعه.

از آن‎طرف فرض كنيد يك كسي كه اهل رسيدگي به فاميل است، هم خودش و هم ديگران اين در ذهنشان است كه من اين تخم را كه اینجا بكارم، در آينده آبرو و محبتِ فاميل و احترام به بار می‌دهد. ممكن است در يك موردي قضيه براي ما مشكوك باشد ولي عموماً می‌دانیم كه كاري كه می‌کنیم تخمي است كه در اين دنيا می‌کاریم و در آينده‎اي كه به‌تناسب آن كشت ‎و زرع است توقع داريم بار و محصولي به ما بدهد و ما آن را دروکنیم؛ اين مطلب خيلي براي ما روشن است؛ لذا اگر کسی مدرسه نرفت، نه خودش و نه ديگران از او توقع سواد ندارند؛ نهایتش اين است كه سنش بالا می‌رود و به آه‌وافسوس می‌افتد و فشار به بچه‌اش می‌آورد كه درس بخوان؛ می‌داند كه بالأخره اين محصولِ آن كشت ‎و زرع است. منتها آن چيزي كه حضرت می‌فرمایند اين است كه همه‎ی این‌ها روي هم مزرعه است براي چيز ديگري.

**آن‎وقت خيلي مطالب از اینجا درمی‌آید. مثلاً در مزرعه آدم چطوري می‌خورَد؟ نمی‌شود كه نخورَد، خب اگر نخورَد می‌میرد و محصول از دست می‌رود، ولي چطوري می‌خورَد؟ چقدر خوردن آنجا ارزشمند است؟ آیا می‌شود فرض كرد كه آدم در مزرعه چيزي بكارد كه همان جا خورده شود و تمام شود؟ می‌شود در آنجا آن‎قدر به خوردن مشغول شود كه در هر فصل از آن كاري كه بايد انجام دهد بماند؟ اين‎طوري نيست.** يعني سر مزرعه غذايي كه خيلي پخت‎وپزش طول بكشد كسي نمی‌برد. طرف بخواهد سه ساعت آشپزي كند نمي‎صرفد؛ بله، اگر هم قرار بود پخت‎وپز كند از يك جاي ديگر بايد می‌آمد سر مزرعه. یا مثلاً شما در مزرعه چقدر استراحت می‌کنید؟ در مزرعه استراحت لازم است، اما در حدي در مزرعه استراحت می‌کنند كه بتوانند زراعت بكنند، چه در شب، و چه در روز. **یا مثلاً در مزرعه شما چه لباسي می‌پوشید؟ چه نوع خانه‎اي درست می‌کنید؟ چطور راهي درست می‌کنید؟ آیا می‌شود در مزرعه يك راهي را درست كرد كه هفتاد درصد زمین‌های كشاورزي را به تصرف ببرَد و يك اتوبانِ مثلاً سه خطه در مزرعه راه بيندازيد بگوييد براي اين‎كه تراكتور راحت برود و بيايد؟!** درست است، تراكتور راحت می‌رود و می‌آید ولي اين در عالَمِ زراعت چه معنايي دارد؟ (از جهت هزینه‌هایی كه می‌کنید، از جهت وقتي كه صرف می‌کنید.)

**اين جمله را شما بگيريد: الدنيا مزرعه الآخره. خودِ همين را اگر ذهنتان مشغول باشد و اين را باز بكنيد، بسياري از مسائل ديني همين‎جا روشن می‌شود.** منتها اگر عمري بود رواياتي ديگر در مورد دنيا می‌آوریم كه بفهميد همه با اين فرض است كه دنيا مزرعه‎ی آخرت است؛ لذا مثلاً در اسلام گفته‎اند « رزق و روزي». روزی‌ای كه در اسلام گفته‌شده،‌ براي كسي است كه فرضش بر اين است كه در مزرعه است؛ يعني شما دقت بكنيد همين مزرعه اگر مثلاً محصولش گندم است، شما هرچه بتوانيد از اين مزرعه محصولِ بهتر و بيشتري برداشت بكنيد و هر کاری بكنيد كه اين اتفاق بيفتد، جا دارد يا ندارد؟ جا دارد كه از هر کاری بگذريم يا هر کاری بكنيم كه اين اتفاق بيفتد؛ اين را می‌پذیرند. يعني شما فرض كنيد كه يك كشاورز براي به‌دست آوردن محصول بهتر مثلاً کباب‌برگ به کارگرهایش بدهد و واقعاً از اين رهگذر محصول بهتري به‌دست آورَد، آیا اين كارِ درستي است يا نه؟ بر حسب عالَمِ زراعت، درست است؛ یا مثلاً زمينه‎ها را باز بكند براي اين‎كه محصول بيشتري به‌دست بيايد. همه‎چيز با اين محصول معنا پيدا می‌کند؛ لذا شما فرض كنيد در برخي از مناطق مثلاً بارندگی‌های ناگهان می‌آید، و احساس بر اين باشد كه اگر اين بارندگي فرابرسد محصول يك ساله را از بين می‌بَرَد، آیا اين كشاورز به خودش حق می‌دهد كه از خوابش بگذرد؟ از خواب زن و بچه هم بزَنَد؟ از خواب همسايه هم بزند تا اين محصول جمع شود؟ يعني يك رنج و سختيِ بيشتري را می‌خرد براي محصول.

**حالا فرض کنید شما بخواهید يك مزرعه را ارزيابي كنيد كه محصولش خوب است يا بد است؛ مثلاً بخواهيد «كشاورز نمونه» يا «مزرعه‎ی نمونه» را انتخاب بكنيد، اين مزرعه‎ی نمونه را با چه ملاكي انتخاب می‌کنند؟ با محصولش ارزش‎گذاري می‌کنند؛ يعني نمی‌آیند بگويند كشاورز نمونه آن كسي است كه لباسش يا ماشينش بهتر است، این‌ها را كاري ندارند، كشاورز نمونه آن كسي است كه برداشت در هكتارش بيشتر است يا كسي كه كيفيت محصولش بهتر است. محصول، ميزانِ ارزش‎گذاري است.** اگر بود بقيه‎ی چيزها هم با آن رنگ پيدا می‌کند، و اگر نبود بدهكار می‌شود و می‌گویند اين آقا مديونِ همه است و همه لعن و نفرينش می‌کنند كه تو آب و زمين و عمرِ خودت و كارِ كارگر را مصرف كردي، تو يارانه گرفتي! همه لعن و نفرينش می‌کنند، كه قرآن هم می‌فرماید همه اين‎دسته از انسان‌ها را لعن و نفرين می‌کنند. يعني خودشان هم خودشان را لعن می‌کنند. (كه آن تفصيلات را اگر عمري باشد، به آن‎ها می‎رسیم.)

الدنيا مزرعه الآخره، كلّ دنيا مزرعه‎ی آخرت است. خوب حالا دنيا براي چه كسي بهتر كار می‌کند؟ برای کسی که دنیا را مزرعه بگیرد. اين توصيف است كه خداي متعال دنيا را به‌عنوان مزرعه‎اي آفريده، و مزرعه‎ی آخرت هم هست. اما ببينيد يك كسي به شما می‌گوید اینجا ديوار مسجد است، اين يك توصيف است، منتها اين توصيف وقتي كه بر ما عرضه می‌شود، فطرت و قوّه‎ی عاقله و چشم ما و گوش ما، هركدام بهره‎ی خودشان را دارند. وقتي توصيف می‌کند اینجا ديوار است من وقتي كه خسته هم هستم يادم می‌آید كه می‌شود اینجا تكيه بدهم. هر وقت می‌خواهم بيرون بروم هم خب پس از اینجا نمی‌شود رفت. توصيف و واقعيتي است كه پي‎درپي از دل آن توصيه‎ها می‌جوشد. يك بخشي از اين توصيه‎ها كه معمولاً آدم از آن غفلت می‌کند را به زبان می‌آورند، و خيلي‎ها را هم خودِ انسان متوجه است و گفتن نمی‌خواهد. مثل اين‎كه شما بگوييد اینجا ديوار است، مواظب باشيد سرتان را به ديوار نكوبيد! ديگر گفتنِ اين بيهوده است، چون هركسي متوجه می‌شود و پِيِ اين را می‌گیرد. ولي اين‎كه بگوييم ديوار مسجد است، ميخ به ديوار مسجد نكوبيد، اين، جا دارد. اين را هم می‌شود فهميد ولي چون آدم‌ها معمولاً حواسشان جمع نيست و ملاحظه نمی‌کنند بايد گفت؛ و الّا همين كه می‌گفت اين ديوارِ مسجد است خب معلوم بود جاي ميخ كوبيدن نيست. خب خودِ اين معنا بايد نزد ما روشن باشد. همين ديواري كه اینجا گذاشته‎اند و يك پارچه هم به آن آويزان كرده‎اند، خب سَرِ كسي به آن نمی‌خورَد؟چرا سر يك‎عده به آن می‌خورَد؛ سر كسي به آن می‌خورد كه به اين معنا توجه ندارد، و غافل از اين است كه اين ديوار است، و يا این‎که به روي خودش نمی‌آورَد.

**ببينيد! خودِ اين‎كه واقعيت، پيشِ ما زنده باشد مطلبِ مهمّي است. يعني ما باید نرم نرم اين مطلب را براي خود زنده بكنيم كه دنيا مزرعه‎ی آخرت است. اولاً مزرعه است، يعني هرچه که ما بخواهيم به‎دست بياوريم از کجا به‎دست می‌آید؟ از همين‎جا، جاي ديگر خبري نيست، همه‎ی ارزش دنيا به اين است؛ و در ثاني مزرعه‎ی آخرت است.** (دوباره آخرت را زماني و مكاني نكنيم. اين را دقت بكنيم. آخرت يعني يك زندگي برتر و فراتر از اين، كه آن زندگانيِ برتر همين‎جا هم نمايان می‌شود، باطنِ اینجاست.) اين معنا را ما بايد نرم نرم براي خودمان زنده كنيم كه، الدنيا مزرعه الآخره. ما در کشتزاريم، **بلكه بهتر بگوييم، ما زنده هستيم و زندگاني از ما به اطراف ما می‌جوشد، در واقع خودِ ماها الآن يك کشتزاريم، کشتزاري كه داريم آن را بارور می‌کنیم. هرچه در اینجا بپرورانيم يا پرورانده شود، اين آينده و محصول و برداشتِ ماست و ما هيچ گريزي از او نداريم؛** لذا اگر چيزي كه اینجا كاشته‎ايم خار و خاشاك و اين دسته امور بود، وجود ما و زندگاني ما می‌شود همین‌ها، مثل يك كشاورزي كه زحمت نكشيده است، موقع برداشت كه می‌شود می‌بیند همه‎ی زمين را خار فراگرفته است و چرندگان و گزندگان و ... . اين را بايد زنده كنيم و دنيا را به اين چشم ببينيم.

**حالا دقت بكنيم، الآن اگر ما دنيا را مزرعه‎ی آخرت ديديم، آیا می‌شود بگوييم كه بر دنيا چشم بسته‎ايم؟ دنيا را رها كرده‎ايم؟ يا دنيا را كنار گذاشته‎ايم؟ بله، می‌شود بگوييم. الآن ما به يك معنا روي دنيا خط كشيده‎ايم، الآن ديگر سرمان گرمِ مزرعه‎ی آخرت است.** آن‎وقت دنیا با ما راه می‌آید، آن‎وقت آن مقداري كه براي ماندن در مزرعه نياز داريم تا كشت ‎و زرع بكنيم و به‌وقتش برداشت بكنيم، با ما راه می‌آید. يعني در واقع مزرعه، زارع را می‌شناسد و در اختيار زارع است. اساساً چيزي كه در اختيار زارع نباشد مزرعه نيست. يك زميني كه شخم نخورَد و آب برندارد و اصلاً در اختيار نباشد، اين اصلاً مزرعه به حساب نمی‌آید.

**بايد آخرت را دنبال كنيد و به‌دست بياوريد، خب چه چیزی در دست من است؟ يك مزرعه در دست توست، يك سرمايه به تو داده‎ايم و همه‎ی اين عرصه، عرصه کشتزار توست.** اين مزرعه است براي آخرت، لذا كسي كه زارع براي آخرت است اين دنيا با همه‎ی عرض و طولش در اختيار اوست.

**همين مزرعه كه تا خورشيد به آن نتابد و تا بادی نوزد [را در نظر بگیرید]؛ حالا يك وقت من در حال درو كردن هستم، خورشيد پشتِ من را هم داغ می‌کند، اين ديگر جزء طبيعتِ مزرعه است و مزرعه يعني همين. در اینجا نمی‌گویند مزرعه با من ناسازگار بوده است. ناسازگاريِ مزرعه به اين است كه محصول ندهد. يا محصولي دهد كه خيري براي انسان ندهد، اين می‌شود ناسازگاري؛ لذا آن‎وقت در «تفسيرِ يك زندگاني خوب»، و در «سازگاري و ناسازگاريِ دنيا»، ديدِ ما عوض می‌شود.**

**شما تصور كنيد مثلاً يك كسي در يك هكتار، چهار تُن محصول برداشت می‌کند، حالا اگر بخواهد از يك هكتار، ده تن برداشت كند بايد برود و بخوابد؟ خب معلوم است بايد جان بكند، معلوم است بايد خواب را كم بكند و معلوم است بايد زحمت بيشتري بكشد.** ولي آیا او چون زحمت می‌کشد و كم می‌خوابد، يعني اوضاعش خراب است؟ شما يك دوره‎ی كشت و زرعِ او را ببينيد بعد با همسایه‌اش كه بيشتر خوابيده و خوش گذرانده و مدام با رفقا كباب درست كرده‎اند و ...، [مقایسه کنید]. با هم می‌رسند مثلاً به تیرماه، چه آدمي فكر می‌کند آن‌ها وضعشان از او بهتر است؟ بعد موقع درو و برداشت كه می‌شود اين كجا و او كجا؟

**حالا دقت بفرماييد اين آقايي كه از همان اول يك كشت ‎و زرعِ درستي راه انداخته، با همه‎ی اين سختی‌هایی كه دارد، و این‎که برايش آينده روشن است كه يك اين‎چنين برداشتي خواهد داشت، آیا از اول او بانشاط‌تر و سرحال‌تر است يا آن همسايه؟ خيلي روشن است. آن همسايه جز با فرض غفلت و سرگرم بودن، روزگار، اندك‎كامي از او برآورده نخواهد كرد. او يك راه دارد كه اندك دقايقي و لحظاتي را به تعبير خودش خوش بگذراند، آن هم اين است كه بتواند سر خودش را گرم بكند و غافل باشد از كشت‎ و زرع و محصول آينده‎ی خودش؛ و چقدر روزگار و حوادث اجازه می‌دهد كه او در اين غفلت بماند؟** روزگار اجازه نمی‌دهد؛ مگر دست اوست؟ لذا بايد مقداري اين توجّهات را زنده كنيم كه آن دنيايي كه دين دنبالش هست، همين مزرعه بودنِ آن است؛ بلکه مزرعه براي آخرت بودنش است.

حالا شما اين‎طور صحنه را ببينيد و ببينيد كجاي كار، گيرداريد؟ كجاي مسائل با هم ناسازگار است؟ البته يك كشاورز گاهي هم پريشان‎احوال می‌شود و گاهي هم آرام می‌گیرد و می‌خوابد. اين ديگر به خيلي از عوامل و شرايط بستگي دارد. این‌ها ديگر چيزهاي مشترك می‌شود، دقت بكنيد، **مزرعه‎اي كه محصول می‌دهد با مزرعه‎اي كه نمی‌دهد يك چيزهاي مشتركي دارند. فرض كنيد اين دشمن دارد و آن هم دشمن دارد، خب يك خطرهايي را متوجه می‌کند. آفت به آن ممكن است بزند، به اين هم ممكن است بزند، و ... . آن حيثِ مشترك، كه مشترك است، مزرعه است ديگر؛ يعني بايد همان بحث «آفت‌ها و مشكلات دنيا» را همين‎طور تفسير بكنيم.** مزرعه است، محصول هم آفت و دشمن و بدخواه دارد؛ و براي آن دردسر درست می‌کند و برابرِ آن دردسر و گرفتاري، تلاش و رنج به گردنِ انسان می‌اندازد، حالا چه تلاش فردي، چه تلاش جمعي و اجتماعي.

**می‌فرماید بالدنيا تحرز الآخره، با دنيا آخرت احراز می‌شود و به‌دست می‌آید؛ به اين صورت كه همه‎ی عمر و همه‎ی فرصت‌ها و همه‎ی آنچه در عالَمِ انساني وجود دارد، مزرعه است و همه در اين معناست؛ يكي حُكمِ آب را دارد، يكي حكم هوا را دارد، يكي حكم خورشيد را دارد و همه‎ی این‌ها روي هم مزرعه می‌شوند. اين‎طوري به‌دست می‌آید.**

**با اين فرض ديگر نمی‌شود يك گوشه‎ی دنيا را خط بزنيد. ما دلمان را خوش كنيم كه با دو ركعت نماز و يك توبه و يك استغفار و يک توسل آخرتمان حل است! این‌طور چیزی نيست؛ خودِ دنيا همه‌اش مزرعه است.** در رواياتي ديگر داريم كه هر کاری كه انسان می‌کند براي آخرت يك تخمي است؛ لذا در روايات ديگر داريم كه آدم يك «سبحان‌الله» بگويد آن طرف ... «لا اله الا الله» بگوييم، به فاميل سر بزنيم، این‌ها همه تخم‌هاست و ما هميشه در حال كشت ‎و زرع هستااالاتيم.

**از آقا امیرالمؤمنین روايت ديگري داريم: «و لَنِعمَ‏ دارُ مَن لَم‏ يَرضَ‏ بِها داراً» اين دنيا چه خوب خانه‎اي‎ست براي كسي كه به آن به‌عنوان خانه راضي نشده است.** چرا به‌عنوان خانه به اینجا راضي نيست؟ چون می‌بیند در مزرعه است، مزرعه كه خانه نمی‌شود! بله، به قول ما يك كپري و سايباني می‌شود اینجا زد. **البته دقت بكنيد كلّ عمر ما در دنيا به حساب مزرعه بودنِ آن، يك روز است؛ در مقابلِ فردا. داشت و برداشت، يك روز «داشت» است و يك روز «برداشت».**

**«و مَحَلُّ مَن لَم يُوَطِّنها مَحَلّاً» و خوب محل و جايگاه و جايي است براي كسي كه آن را وطن نگيرد. اینجا را به‌عنوان وطن نگيرد، وطن ما اینجا نيست.** ما خانه را در وطن می‌سازیم؛ اینجا جايي و محلي است كه ما اینجا حلول كرده‎ايم و فرود آمده‎ايم، ايامي را هستيم ولي اینجا نه وطن است و نه خانه، مزرعه است و ما از مزرعه بايد بگذريم و روزي برويم به‌جایی كه وطن و خانه‎ی ماست؛ كه ادبيات ما هم در اين زمينه‎ها خيلي پُر است.

**عن الإمام الباقر عليه‎السلام في قوله تعالي «و لَنِعمَ‏ دارُ المُتَّقينَ‏»، قال: «الدنيا». چه خوب است خانه‎ی متقين، برحسب ظاهرش شايد به ذهن ما بيايد كه به معناي آخرت است، ولی حضرت می‌فرماید الدنيا. چه خوب است، خانه متقين، این‌هایی كه آمده‎اند دنيا را عرصه‎ی تقوا گرفته‎اند. تقوا همان كشت ‎و زرع است.** اين خيلي عرصه‎ی خوبي است چون داريد آينده‎ی خودتان را اینجا به بار می‌نشانید.

**اين را ما بايد زنده بكنيم. يعني بايد آرام‎آرام اين را در خودمان زنده بكنيم كه آخرت براي اين دنياست و اين دنيا براي آن است و نسبت دنيا به آخرت همين نسبت است كه دنيا مزرعه است و جاي كشت و زرع؛ و يكي از آثارش اين است كه انسان در مزرعه نبايد فرصت‌ها را از دست دهد. چون فرصت‌ها برايش فراهم می‌شود و هر چيزي فصلي و وقتي و هنگامي دارد، اگر گذشت ديگر كار تمام می‌شود.**

**آن‎وقت هر محصولی مزرعه و آب‎وهواي خودش را می‌خواهد، رسيدگيِ خودش را می‌خواهد، فله‎اي و گتره‎اي نمی‌شود قضيه را جمع كرد.** اين هم يك مطلب مهمّي است كه در مورد دنيا بايد توجّه بكنيم؛ كه پس دنيا مزرعه است. حالا روشن می‌شود كه چرا دنيا براي خودش آفريده نشده است.

سؤال: اين‎كه فرموديد هر محصولي فصل خودش را دارد و اگر گذشت ديگر نيست، سال ديگر دوباره می‌آید، آن موقع ...

جواب: نه، ببينيد، اين پی‌درپی هست ولي در عالَمِ دنيا عمر ما در واقع می‌شود يك فصل. **براي هر انساني يك فصلِ «داشت» است. منتها اين را عرض كنيم، در عالَمِ انساني راه برگشت و توبه باز است؛ منتها ما دنيا را نسبت به آخرت می‌گوییم كه اگر فرصت‌ها گذشت، ديگر گذشته است**، يعني شما اگر از فصل كشت ‎و زرع گذشتيد ديگر آن فصل گذشت؛ لذا اگر ما از اين فرصت استفاده نكرديم ...

بله، ممكن است من يك فرصت‌هایی از عمرم را از دست داده‎ام، فرض كنيد، مثلاً بهار تا پاييز را از دست داده‎ام، زمستان را هم از دست داده‎ام، حالا در بهار به خودم آمده‎ام كه ديگر اواخر فصل است، خب چرا، در دنيا می‌شود يك كشت ‌و زرعي كرد، به قول ما می‌گوییم «گندمِ بهاره» هم هست، اگر گندم پاييزه را از دست دادي می‌شود گندم بهاره يا يك محصولِ بهاره‎اي را در زمين زراعت كرد. در مورد اين دنيا هم همين نسبت هست، البته **در عالَمِ انساني محدودیت‌های عالَمِ طبيعي را ما نداريم. يعني ممكن است كسي در 5سال آخر عمر، به خود بيايد و يك‎دفعه همين‎قدر توجّه بكند كه ما كشت ‎و زرعي نكرديم و خيلي شديد دچار انقلاب شود، از آن توبه‎هاي سنگين. ممكن است در آن 5سال خيلي از قضيه را بتواند برگردانَد؛ منتها بايد توجّه كنيم كه معلوم نيست آن 5سال آخر عمر ما چه موقع است!** يك وقت می‌بینید همين الآن در 5سال آخر هستيم، بلكه ممكن است در 4سال آخر باشيم، ممكن است در 3سال آخر باشيم. بالأخره دوستانِ ما كه رفته‎اند اين‎طور نبوده كه از ما پيرتر بوده‎اند. روي اين حساب اين را دقت بكنيم، اینجا در اصل تشبيه است، لذا در زراعت دنيا فصل‌ها معلوم است، اما در عمر ما خيلي معلوم نيست.

بنده عرض كردم هر كشت‎ و زرعي فصل خودش را دارد و هر زراعتي هم خاك خودش را می‌خواهد. حالا ببينيد اين را عرض كنم، **يك سري از صفات انساني اگر بخواهد رشد كند، زمين و زراعت خودش را می‌خواهد؛ مثلاً انسان بايد ازدواج كند؛ اگر ازدواج نكند و مجرّد بماند، آن بُعدِ انساني رشد نمی‌کند، بارور نمی‌شود و زمينِ آن فراهم نمی‌شود. اگر كسي فرزند نياورد، [همین‎طور]. خودِ فرزند آوري يك‎جور كشت‎ و زرع است، اگر کسی فرزند نیاورَد، بُعدي و ابعادي از وجود او بارور نمی‌شود. اين را ازاين‎جهت عرض كردم كه انسان توقّعِ اين را نداشته باشد كه با يك كار، همه‎ی محصولات را برداشت بكند، اين نيست.** منتها اگر ما كلّ دنيا را نگاه كنيم، كلّ دنيا روي همديگر می‌شود فصلِ «داشت» در برابرِ آخرت كه روي هم می‌شود فصلِ «برداشت». منتها در همين فصل هم خب ... مثل اين‎كه شما فرض كنيد دوره‎ی جنگ است، اگر دوره‎ی جنگ است يك‎جور محصول می‌شود اینجا به بار آورد؛ و تا زمينه‎ی جنگ و دفاع و شهادت هست، اگر بدون دليل کسی اين صحنه را عوض كند، آنجا ديگر كشت ‎و زرعش به درد آخرت نمی‌خورَد و محصولي كه می‌خواهد دیگربار نمی‌آید.

سؤال: اين بحثي كه مطرح كرديد انگار دنيا و آخرت را از هم جدا كرد، ولي ظاهراً در روايت هست كه آخرتِ هركس همان دنياست و بهشت و دوزخ هركس در همين دنياست.

جواب: نه، بنده عرض كردم مزرعه است؛ يعني **نسبت دنيا به آخرت اين گونه است‌: آنچه از اینجا به بار می‌آید، آخرت است. جدا از هم نيستند، از اینجا به بار آمده است. يعني در واقع باطنِ اين زمين است؛ يك گندمي كه روي اين زمين رشد می‌کند مگر باطن و جوششِ اين زمين نيست؟ آخرت هم جوشش اين زمين است؛ يعني اگر اين زمين پرورانده شود... و ما حواسمان هم هست كه پرورنده خداي متعال است**، «أ أنتُم تَزرَعونَهُ‏ أم نَحنُ‏ الزّارِعون» او می‌پرورانَد، از همين وجود ما و از همين عالَمي كه در آن هستيم يك زندگاني ديگري به جوشش درمی‌آید؛ به جوشش درمی‌آید جداي از اینجا نيست؛ لذا همين وجود من بارورتر می‌شود. البته می‌دانیم كه فرق «من» با «گندم» اين است كه «من» نامحدود است، ولي گندم ممكن است محدوديت داشته باشد؛ لذا هرچه من اینجا تلاش بكنم...

كه گفته‎اند «لَيسَ لِلإنسان إلّا ما سَعَي» حالا معلوم می‌شود چرا، چيزي جز تلاش براي انسان نيست. چيزي در اختيار ما نيست، ما همين تلاشي كه می‌توانیم بكنيم، مثل كشاورز. كشاورز بيلي می‌زند و آبي می‌آورد...، آن حقيقت را رب و پروردگار، هر که هست، می‌رویانَد. براي ما هم همين تلاش و کوشش‌های ماست، کوشش‌های در مسيرِ درست؛ كه قبلاً گفتيم **تمام تلاش و کوشش‌های ما بايد در مسير بندگي باشد. همه‎ی این‌ها در مسير بندگي است، يعني انسان تلاش و كوششي كه در مسير بندگي می‌کند، (كه اگر خاطرتان باشد بندگی، صراط مستقيم بود) این‌ها از ناحيه‎ی ما، وجودمان را به بار می‌نشانَد. يعني خداي متعال شروع می‌کند به پرورش اين موجود و آن را بارور می‌کند.** البته اين بدن ما حكم همان پوسته را دارد كه در هنگامي كه وجود انسان خيلي سعه پيدا بكند، اين وجود را می‌شکافد و از آنجا می‌رود. ولي آن شكافتن براي يك رشدِ بلندتر است.

لذا عرض كرديم مكاني و زماني نيست؛ به اين معنا كه ما آخرت را نگوييم صد سال ديگر، مكاني نيست يعني فكر نكنيم آن طرف دنياست، نه. الآن شما فرض كنيد كسي آرام‌آرام شروع كند و به ديگران پول كمك بكند، شايد اول هم برايش سخت باشد، اين كار را كه می‌کند يواش‌يواش در خودش يك روحيه و آثاري پيدا می‌شود كه حالا اسمش را «سخاوت» بگذاريد؛ يا بالاتر، آرام‎آرام در دلش «رحمت»، «مروّت» و اين‎طور امور به جوشش درمی‌آید. آن وجود را دارد به بار می‌نشانَد و اين وجود به سطحي بالاتر می‌آید.

يعني **انساني كه آدمِ دلسوز و مهربان و خيرخواهي هست، الآن خودش بارورتر شده، لذا از آنچه پيرامونش هم هست، بهره‌اش بيشتر است، چه در حالِ دادن باشد چه در حال گرفتن، فرقي نمی‌کند؛ او الآن وقتي می‌بیند فلاني دارد يك غذايي را می‌خورد از خوردن او لذت می‌برد.** تا حالا هر وقت خودش می‌خورد لذت می‌بُرد، حالا بارورشده، خودش كه می‌خورَد باز هم لذت می‌بَرَد، مثل قبل است فرقي نمی‌کند، الآن از خوردن ديگري هم كِيف می‌کند. از دارا شدن او كيف می‌کند. كيف می‌کند شوخي كه نمی‌کند! درحالي‎كه قبلاً اين‎طوري نبود و اگر در خيابان داشت راه می‌رفت و يك كسي سوار ماشين خوبي بود، او رنج می‌بُرد و عذاب می‌کشید، تلخ‎كام می‌شد، الآن اين‎طوري نيست. نگاه می‌کند فلاني ماشينش را عوض كرده و يك ماشين بهتري خريده، واقعاً لذت می‌برَد، بعد كه می‌رود خانه، اين شادي در خانه‌اش می‌ریزد، سرحال است، در كار خسته بوده، در راه برخورد كرده كه رفيقش ماشينش را عوض كرده، خستگي از تنش بيرون می‌رود. مثال ساده می‌زنم كه روشن شود اين بحث‌هایی كه می‌گوییم بحث‌های خيالي نيست؛ لذا در حالتِ قبل، يك دعوا در خانه راه می‌انداخت، در اين حالت نه. اين می‌شود بارور شدن انسان و زندگاني؛ و این‌ها مسائل دنيايي نيست، منتها چون دنيا و آخرت از هم جدا نيست، اینجا حلول می‌کند، جلوه‌اش يك لبخند يا گفتار است. منتها در اینجا كشت ‎و زرع شده.

ببينيد **در اين سختی‌های دنيا كه حرفي نيست؛ يعني دنيا چون مزرعه است، براي كافر و مسلمان سختي دارد. منتها لذت‌هایش هم مادي و هم معنوي است. اگر يك كشاورزي فقط زمينش را خوب تصحيح بكند براي اين‎كه محصول خوبي به بار بيايد، نگاه به همين زمين برايش لذت دارد. تا اين‎كه اين زمين را درهم‌وبرهم كشت بكند. حالا اگر محصول خوبي جوانه زد خب همان هم برايش شيرين و لذت‎بخش است. حالا اگر درختي هم عمل آمد خوب زير سایه‌اش هم می‌نشیند.** این‌ها از هم جدا نيستند، يعني آیا ما می‌خواهیم بگوييم كه انسان مؤمن فقط لذت معنوي می‌برد؟ نه، لذت معنوي را كه می‌برد، آن اختصاصيِ مؤمن است، ولي همين لذت‌های دنيوي هم براي مؤمن بيشتر خودنمايي می‌کند. ساده است.

يك انساني كه معتاد می‌شود، مثلاً به هروئين، او دارد يك رنج مادي می‌برد. يك رنج جسماني می‌برد،که يك جوان باتقوای پاك‎دامن كه معتاد نشده آن رنج جسماني را ندارد. اين‎كه چيز پيچيده‎اي نيست. البته لذت‌های معنوي كه ويژه‎ی مؤمن است، ولی همین لذت‌های دنيوي هم براي مؤمن بيشتر خودنمايي می‌کند؛ يعني اين انساني كه دارد غذا می‌خورد، و اين توجه را دارد كه اين غذا خوردن که کاملاً يك امر دنيايي است، همین كشت ‎و زرعِ آخرت است، و بر اين اساس و چارچوب دارد اين را می‎خورَد؛ خودِ اين غذا خوردن براي او گواراتر است. واقعاً براي او گواراتر است. مثل آن كشاورزي كه وابسته به کشاورزی‌اش است، او واقعاً آن چایی‌ای كه می‌خورَد براي اين‎كه اینجا بيل بزند، بيشتر به او می‌چسبد، تا آن‌کسی که همين‎طوري آمده يك چايي‎ای بخورد و برود؛ لذا من می‌خواهم بگويم كه دنيا با همه‎ی شئونش چون مزرعه آخرت است، اگر كسي‎ آن را همين‎طور ببيند، آن‎وقت آن آثار و بركات و لذت‌های دنيايي‎اش هم خيلي بيشتر می‌شود.

**من باز هم مثال می‌زنم. ببخشيد من می‌خواهم بحث‌ها علمي نشود، من خيلي پرهیزدارم از اين‌كه دوستان بحث را علمي بكنند. اين بحث‌ها براي زندگي است. ببينيد، دوتا جوان خودشان را تا ازدواج پاك‌دامن نگه‌داشته‌اند، واقعاً لذتي كه این‌ها از همديگر می‌برند، زن و شوهرِ هرزه نمی‌برند، مطمئن باشيد؛ و گول نخوريد، که بگويند چه فرقي می‌کند. خيلي فرق می‌کند.** يك آدمي كه چشمش را پاك نگه نداشته، هزار هزار ناكامي دارد و هركدام از آن‌ها يك داغي به دل او گذاشته است و آن داغ لذت و كام او را تلخ می‌کند؛ و به همان ميزان خوشيِ او را كم می‌کند. منتها او این‌طرف را نديده و لذا نمی‌تواند مقايسه كند. واقعاً اين‌طور است.

**لذا من می‌خواهم همين را بگويم كه دنیا مزرعه‌ی آخرت است، اين مزرعه را اگر در راستاي آخرت به كار بيندازي، خوب كار می‌دهد، آن‌وقت انسان می‌بیند دنيا خيلي بهتر می‌چرخد؛** لذا بهترين اشعار را عرفا گفته‌اند، شعر عارف را می‌خوانی فكر می‌کنی يك جوان بیست‌ساله دارد شعر می‌گوید. واقعاً همين است، در هفتاد سالگي همين است.

سؤال: انسان در عالَمِ دنيا در چه چيزهايي می‌تواند بازخورد بگيرد؟

جواب: مثلاً نگاهِ من به بندگان خدا خوب می‌شود. من تا الآن از همه بدم می‌آمد ولي حالا ديگر بدم نمی‌آید. همه را آفريده‎ی خدا می‌بینم.

سؤال: تلاش بكند تا بقيه را آفريده‎ی خدا ببيند؟

جواب: مجموعه‎ی كارهاست، يعني شما می‌گویید آثارش را چگونه ببيند می‌گویم آثارش خيلي نمايان است. يكي از آن‌ها همين است. من اين را كه مثال زدم براي اين بود كه روشن شود، مجموعه‎ی كارهاي ما در رشد ما اثر دارد؛ لذا مقداري هم كارهايمان با هم زدوخورد دارد؛ يعني يك كار می‌کنیم ما را پيش می‌برد و يك كار ما را پس می‌کشد. براي همين يك مقداري درجا می‌زنیم. مثل اين‎كه يك كسي گاز می‌دهد، ترمز هم می‌گیرد.

سؤال: **يك وقت آن‎قدر كباب خوردن و این‌ها لذت دارد كه كشاورز كار نمی‌کند، چطور می‌شود او را فعّال كرد؟**

جواب: **با زنده كردنِ همين مطلب؛** ببينيم دقت كنيم دنيا مزرعه‎ی آخرت است؛ مثلاً در بحث دنيا و آخرت تا خودمان نخواهيم، هیچ‌کسی نمی‌تواند مزرعه‎ی ما را خراب كند.

**«أَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمِّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ و عَجِّل فَرَجَهُم»**